گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید سیدمهدی حسینی از شهدای مدافع حرم

عاقبت‌بخیری‌اش را با خدمت به دختر خوانده‌مان گرفت

■ زینب محمودی عالمی

«زینب جان! تو شاهد باش اگر در روز عاشورا نبودیم تا خیل لشکریان اباعبدالله را پر کنیم اما هنوز سرباز می‌فرستیم برایت تا مدافع حرم باشند، نه از زبان، نه از دور که از نزدیک در مقابل مزار خونین تو. تو شاهد باش که به یاد علی‌اکبر جوان‌هایمان را فرستادیم. درست است که به پای جوانان بنی‌هاشم نمی‌رسند اما تو قبول کن این قربانیان و فدائیان عشق حریمت را.» متنی که خواندید بخشی از دلنوشته‌های عاشقانه شهید مدافع حرم سیدمهدی حسینی است. شهیدی که به‌دنیا آمد تا در فتنه‌های آخرالزمانی یاور خاندان جد غریبش امام حسین (ع) باشد. وی که فرزند خوانده‌ای به نام نغمه دارد، معتقد بود خدمتی که به فرزندخوانده‌اش می‌کند، او را عاقبت بخیر می‌سازد و این عاقبت بخیری در شهادت معنا یافت. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی‌مان با زهرا سلیمانی‌زاده، همسر شهید است که از نظرتان می‌گذرد.

حسین زهروند | تسنیم

اصالتاً اهل کجا هستید و چه سالی با همسرتان ازدواج کردید؟

من و آقا مهدی دخترخاله پسرخاله بودیم و اصالتمان به روستای هزیر دماوند برمی‌گردد. من متولد سال ۱۳۶۱ هستم و همسرم متولد ۲۷ مرداد ۱۳۵۹ بود. سال ۸۳ روز میلاد امام حسن عقد کردیم و سال ۸۴ همزمان با ولادت حضرت علی‌اکبر(ع) مراسم عروسی‌مان برگزار شد. ۱۲ سال با شهید زندگی کردم و همسرم ۱۲ مهر ۹۵ به شهادت رسید.

از حساسیت شغلشان خبر داشتند؟ به هر حال ایشان یک نظامی بودند.

بله، آقا مهدی از سال ۷۹ وارد سپاه شد. یکی از ملاک‌هایم برای انتخاب همسر پاسداری‌اش بود. چون به کسی که با لباس رزم به وطنش خدمت می‌کرد افتخار می‌کردم. هیچ مشکلی با شغلش نداشتم و همراهی‌اش می‌کردم حتی وقتی جنگ سوریه پیش آمد مانع کارش نشدم.

رفتارشان از ابتدا طوری بود که حدس بزنید شهید می‌شوند؟

شهدا روی نفس‌شان کار می‌کردند و همیشه مراقبه داشتند. آقا مهدی خیلی مظلوم و مهربان بود. من و همسرم هیچ‌گاه روی اطرافیانمان بی‌تفاوت نبودیم. تا جایی که می‌توانست کمک حال و دستگیر نیازمندان بود. اعمال واجبش مثل نماز و روزه را انجام می‌داد. می‌گفت دختر من نغمه باعث عاقبت بخیری‌ام می‌شود.

چرا این حرف را می‌زدند؟

دخترم نغمه دختر خودمان نیست، دختر خواهرم است که به فرزندخواندگی قبولش کردیم. یک بار فرزندم سقط شد قسمت نبود بچه‌دار شوم. سال ۸۹ که نغمه به دنیا آمد خانواده‌اش شرایط مالی خوبی نداشتند، به نیت اینکه به خانواده‌اش کمک کنیم به عنوان خاله و شوهرخاله به بچه رسیدگی می‌کردیم. خواست خدا بود مهر بچه به دل ما افتاد و واقعاً همسرم با جان و دل با نغمه رفتار می‌کرد و همیشه می‌گفت کاری که در قبال این بچه انجام می‌دهیم باعث عاقبت بخیری ما می‌شود.

وقتی همسرتان شهید شد با بی‌قراری نغمه چطور کنار آمدید؟

نغمه خیلی حالش بد بود. ما این بچه را به عنوان فرزند قبول داشتیم اما خانواده همسرم قبول نداشتند. سه ماه قبل از شهادت آقا مهدی ما همراهش به سوریه رفتیم و ماندیم و دقیقاً شش روز قبل از شهادتش به ایران برگشتیم. وقتی نغمه پیکر بی‌جان آقا مهدی را با صورت مجروح و خونین در معراج شهدا دید دچار شوک شد. تا دو ماه نمی‌توانست خوب حرف بزند و مدت‌ها طول کشید تا به روال عادی زندگی برگشت.

چه شد آقا مهدی وارد سپاه شدند و نهایتاً خلعت شهادت پوشیدند؟

مهدی از ابتدا در بسیج و اردوی راهیان نور فعالیت می‌کرد. سال ۷۸ در کنکور قبول شد و چون راه دور بود خانواده‌اش موافقت نکردند. دانشگاه افسری امام علی امتحان داد و قبول شد و سال ۷۹ وارد سپاه شد. تحصیلاتش که تمام شد وارد نیروی قدس شد. یک مدت محافظ شخصیت‌ها بود.

با سختی کار همسرتان چطور کنار آمدید؟

وقتی خانمی قبول می‌کند همسر پاسدار شود باید همراه او جهاد کند. نبودنش طاقت‌فرسا بود ولی کارش را قبول کرده بودم. در کارش مرد عمل بود. شعار خالی به‌دردشان نمی‌خورد. شعر ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند برایش شعار نبود بلکه به‌آن عمل می‌کرد. همیشه می‌گفت هرچه آقا دستور بدهند گوش به فرمان هستیم. حتی الان بگویند برویم فلسطین بجنگیم اطاعت می‌کنیم و اگر دستور به صبر بدهند صبر می‌کنیم.

خاطرات جالبی را که در ذهنتان ماندگار شد برایمان بگویید.

شوهرم هفت سال خاطرخواهم بود و خواستنش طوری بود که خانواده مخالف بودند ولی آقا مهدی پایش را توی یک کفش کرده بود. دوست داشتن و عشقش به آدم احساس آرامش می‌داد. زندگی عاشقانه‌ای که شروع شد خاطرات قشنگی داشت. من و همسرم به هم قول دادیم بال هم باشیم نه بار هم. همچنین باعث رشد و ترقی هم شویم. آقا مهدی مخفیانه از نیازمندان دستگیری می‌کرد. در سوریه مسئولیت‌هایی که داشت عنوان نمی‌کرد. مسئولیت شهر حماء را به‌عهده داشت. فقط یک نیروی ایرانی همراهش بود و بقیه سوری بودند. بین سربازان سوریه، سنی‌ها بیشتر از شیعه بودند. همیشه دقت می‌کرد اختلاف بین برادران شیعه و سنی نیفتد. در رفتار و گفتار عدالت را رعایت می‌کرد. خیلی در بیت‌المال دقت داشت. خدا را شکر می‌کردم و می‌گفتم همسرم بیت‌المال را مال‌البیت خودش نکرد.

> دخترم نغمه دختر خودمان نیست، دختر خواهرم است که به فرزندخواندگی قبولش کردیم. یک بار فرزندم سقط شد قسمت نبود بچه‌دار شوم. سال ۸۹ که نغمه به دنیا آمد خانواده‌اش شرایط مالی خوبی نداشتند، به نیت اینکه به خانواده‌اش کمک کنیم به عنوان خاله و شوهرخاله به بچه رسیدگی می‌کردیم. خواست خدا بود مهر بچه به دل ما افتاد و واقعاً همسرم با جان و دل با نغمه رفتار می‌کرد

به کدام شهید علاقه بیشتری داشتند؟

همسرم به شهید رسول خلیلی و شهید عزیزی خیلی علاقه داشت. روز هفتم شهید عزیزی سر مزارشان قطعه ۲۶ بهشت زهرا رفتیم. آقا مهدی گفت: «چقدر شهدا خوب هستند هم دنیا را خریدند و هم آخرت. یعنی میشه قسمت ما اینجا بشه.» دقیقاً قطعه ۲۶ که ایستاده بود مزارش شد. انگار همان لحظه خدا امضا زد و خریده شد.

درباره شهادتش با شما حرفی زده بود؟

من و همسرم درباره شهادتش حرف می‌زدیم. می‌دانستم هر لحظه امکان دارد شهید شود. نامه‌ای برایم نوشته و گفته بود خدا را شکر می‌کنم همسری دارم که فدایی اهل بیت است.

چند برادر و خواهر داشتند؟ شغل پدرشان چه بود؟

بچه اول بودند و دو برادر و یک خواهر دارند. پدرشان بافنده بود.

بعد از شهادتش حضورش را در زندگی روزمره‌تان حس می‌کنید؟

بعد از شهادت حواسش همیشه هست. همسران شهدا بعد از شهادت همسفر زندگی‌شان خواه ناخواه با مشکلاتی درگیر می‌شوند. مسائل مادی و انحصار وراثت برای خیلی از همسران شهدا پیش می‌آید. هر موقع ناراحت باشم حتماً به خوابم می‌آید. اوایل پرچم حرم حضرت زینب(س) را که روی تابوتش بود برایم آوردند عطر خاصی داشت. روزی که معراج شهدا پیکرش را آوردند همین عطر را استشمام کردم. یک روز حالم خیلی بد بود، سرم را روی بالش گذاشتم و به دغدغه‌هایم فکر می‌کردم همان عطر خاص تمام خانه را پر کرد. شروع کردم با همسر شهیدم حرف زدن. گفتم می‌دانم هنوز اینجا هستی، کاری کن مشکلم حل شود. نمی‌دانم چقدر گذشت مشکلم حل شد.

همسر شهیدم نشان داد که هست و هوایمان را دارد و به من فهماند نگران نباشم. به مزارش که می‌رویم آرام می‌شویم. گاهی عجیب دلمان می‌گیرد اما دلخوش به وعده‌های خدا هستیم. آخرین بار در ایران شب‌های احیای سال ۹۵ کنارم بود. مشغول آماده کردن سحری ماه رمضان بودم و قرار بود روز یک‌شنبه به سوریه برود. گفت خانم بیا اینجا بنشین. متوجه شدم حرف مهمی دارد. گفتم می‌خواهی وصیت کنی. گفت می‌دانی که من مثل حبیب‌بن مظاهر حالا حالا شهید نمی‌شوم ولی می‌خواهم چیزی بگویم. شروع به وصیت کرد. بعد از شنیدن حرف‌هایش دگرگون شدم. اینطور نبود اشک بریزم، روی اعتقادم محکم بودم، اما دلم یکهو ریخت. گفتم آقا مهدی به من قول بده وقتی شهید شدی سلام مرا به آقا اباعبدالله برسانی و بگویی همچون زن وهب که در روز عاشورا یاری‌گر همسرش بود قبولم کند. خندید و گفت قول می‌دهم. حیف بود آقا مهدی غیر از شهادت از دنیا برود.

آخرین دیدار و وداع‌تان کجا بود؟

آقا مهدی سال ۹۴ مجروح شد. می‌گفت دعا کن من جا نمانم. گفتم خودم را برای این راه آماده کردم. یک لحظه خود را جای همسران شهدا می‌گذاشتم و می‌گفتم من تحملش را ندارم. رضایت قلبی به شهادتش نداشتم. سال ۹۵ سوریه بودم و به حرم حضرت زینب کبری(س) برای وداع رفتم. حیاط حرم نشسته بودم گفتم خانم همسرم تمام دارایی من است اما از تمام قلبم از همسرم گذشتم. هر طور صلاح می‌دانید خریدارش باشید. فقط یک شرط دارم، پیکر همسرم سالم برگردد تحمل مفقودی و گمنامی‌اش را ندارم. لحظه آخری که از حضرت زینب(س) خداحافظی می‌کردم می‌دانستم زندگی دنیایی‌ام با همسرم تمام می‌شود. شاید دیگر او را نبینم اما دلم را به حضرت زینب (س) سپردم و گفتم یا حضرت زینب(س) همسرم به فدای شما.

چگونه از شهادتشان با خبر شدید؟

در روستای بلدیه حماء سوریه هنگام ظهر اولین روز محرم از ناحیه سر، دست و پا مجروح شد و به شهادت رسید. آخرین پیامش ساعت ۸ صبح، سلام صبح بخیر عزیزم بود. گفته بود به حماء می‌روم، نگران نباش. چند ساعت بی‌خبر بودم و مدام پیام می‌دادم جوابی نمی‌آمد. گفتم شاید سرش شلوغ است. همسر شهید پورهنگ به من پیام دادند برای شوهرت اتفاقی افتاده است؟ همه می‌دانستند فقط من نمی‌دانستم. بالاخره دوستم تماس گرفت و گفت شهید شده است. همسرم همیشه از خدا شهادت می‌خواست. می‌گفت اگر قرار است مجروح شوم فقط پای چپم را بگیر. آل‌الله هیچ‌گاه خلف وعده نمی‌کنند، آنها خاندان کرم هستند. طبق قولی که از حضرت زینب گرفتم پیکر همسرم برگشت. دوشنبه شهید شده بود و چهارشنبه در قطعه ۲۶ بهشت زهرا خانه ابدی‌اش به خاک سپرده شد.

بعد از شهادت مدافعان حرم عده‌ای به همسران و خانواده شهدا زخم زبان می‌زنند، در حال حاضر اوضاع بهتر نشده است؟

واقعاً بعضی رفتارها و زخم زبان‌ها قلب، مغز و استخوان آدم را می‌سوزاند. یکی از وصیت‌های همسرم این بود که نگذار اشکت را کسی ببیند. می‌گفتم روضه بخوانید تا اشک‌هایم ثواب شوهرم شود. کسانی که زخم زبان زدند گفتند برای پول رفته است و همسرش شهید شد پول گرفتند. جواب این بی‌مهری را روز قیامت بدهند.

کسی که جانش را کف دستش می‌گیرد جلوی توپ و تانک می‌رود اصلاً پول برایش ارزشی ندارد. حاضرم هرچه دارم بدهم کسی که چنین حرفی زده است شوهرش را سوریه بفرستد.

آیا تحملش را دارد؟ فرزندان شهدا خیلی مظلوم هستند. همسران شهدای مدافع حرم مظلوم‌ترند. چون کسی درکشان نمی‌کند. زمان جنگ تحمیلی از هر کوچه چند شهید داشتیم و مردم درک بیشتری داشتند. این دنیا زود می‌گذرد، با آل الله که خاندان کرم هستند معامله کردیم و از زخم زبان‌ها نمی‌هراسیم.

الان حال دخترتان نغمه چطور است؟

نغمه بعضی شب‌ها بلند بلند می‌خندد و می‌گوید بابا دیشب به خوابم آمد، با من بازی کرد و دست به موهایم کشید و بغلم کرد. بعد از شهادت همسرم کسی مراعات نغمه را نکرد. همسرم به شدت مراقب خانواده‌های شهدا بود. در جمعی که خانواده‌های شهدا بودند سمت من و دخترم نمی‌آمد. می‌گفت دل بچه‌های شهدا می‌شکند، اما بعد از شهادت همسرم در خانه خودم به ما زخم زبان زدند.

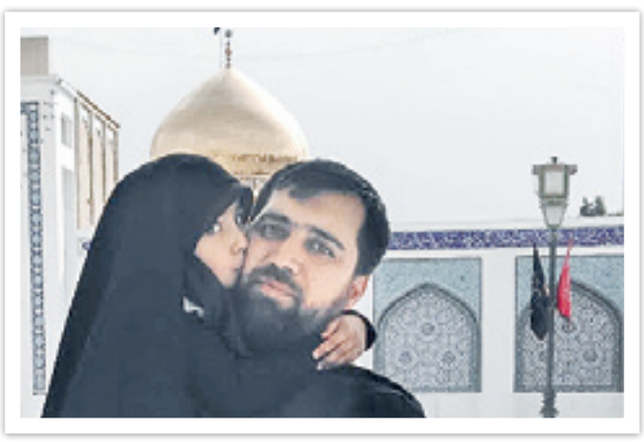

یادکرد

شهید حسین ثامنی از جوان‌ترین خبرنگاران دفاع‌مقدس

عشق به شهادت حسین را به قافله شهدا رساند

■ احمد محمدتبریزی

کار خبری کردن در دفاع مقدس برای کسانی که عاشق کار تبلیغات و رسانه بودند سختی‌های بسیاری داشت. شرایط جنگی جبهه و خطراتی که هر لحظه جانشان را تهدید می‌کرد در کنار کمبود امکانات لازم و رزمندگانی که علاقه زیادی به صحبت نداشتند، خبرنگاری در جنگ را به کاری بسیار دشوار تبدیل می‌کرد. رزمندگان به دور از هرگونه فضای دیده شدن بودند و تا جایی که امکان داشت علاقه‌ای به دیده شدن تصویر و شنیده شدن صدایشان نداشتند.

در چنین شرایطی باید خبرنگارانی از جنس رزمندگان پا به جبهه می‌گذاشتند تا بتوانند به بچه‌های جنگ نزدیک شوند و چند کلامی پای صحبت‌هایشان بنشینند.

شهید حسین ثامنی، از همان سنین نوجوانی در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت، اصرار و پافشاری زیادی برای رفتن به جبهه داشت. چندین بار برای رفتن به جبهه تلاش کرد ولی به دلیل سن پایینش ناکام ماند تا اینکه پس از گرفتن دیپلم خود را به جبهه رساند تا در کنار رزمندگان مشغول دفاع از میهن شود.

> شهید ثامنی در مسائل اخلاقی سرآمد بود. ایشان به استفاده درست از بیت‌المال بسیار حساس بود و هرگز اجازه نمی‌داد بودجه پایگاه بسیج با بودجه جبهه مخلوط شود. مادر شهید در خاطره‌ای درباره رعایت بیت‌المال شهید می‌گوید: «به یاد دارم تعدادی قرآن برای ارسال به منطقه تهیه کرده بود، می‌خواستم یکی از این قرآن‌ها را بردارم، اما وی اجازه نداد و گفت این قرآن‌ها برای رزمندگان است

وقتی برای اولین بار به منطقه رفت با سر و صورت زخمی به خانه آمد. در سال ۱۳۶۳ در عملیات والفجریک شرکت کرد و در اثر استنشاق گازهای شیمیایی و اصابت تیر به ناحیه سر مجروح شد. در خانه هیچ صحبتی درباره جراحت‌هایش نکرد و بعدها مادرش از دوستانش پرسید و متوجه شد جراحت‌های حسین از آثار ترکش خمپاره است.

فرزندش آرام به جبهه می‌رفت و آرام به خانه بازمی‌گشت و مدام به مادرش گوشزد می‌کرد مبادا به کسی بگویی که فرزندم به جبهه رفته است. کارهای حسین برای خدا بود و دوست نداشت کسی متوجه کارهایش شود.

او بعدها به واحد تبلیغات لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) رفت و به عنوان خبرنگار فعالیت‌هایش را ادامه داد. در عین حال در خط مقدم نیز حضور می‌یافت و مجروحیت‌هایش باعث کمرنگ شدن فعالیت‌هایش نشد. شهید ثامنی در کنار فعالیت‌های رزمی، فعالیت‌های تبلیغاتی‌اش را کنار نگذاشت.

او با همرزمانش مصاحبه می‌کرد و با ضبط صدایشان، در موردشان مطلب می‌نوشت. نوشتن مطالب درباره شهدا یکی از فعالیت‌های مهم شهید ثامنی بود.

شهید زندگینامه، خاطرات و اطلاعات مربوط به شهدا را جمع‌آوری و یادداشت می‌کرد. در کنار آموزش قرآن و سایر موضوعات فرهنگی به درس بچه‌ها هم اهمیت می‌داد و همواره پیگیر مسائل درسی بچه‌ها بود.

شهید ثامنی در مسائل اخلاقی سرآمد بود. ایشان به استفاده درست از بیت‌المال بسیار حساس بود و هرگز اجازه نمی‌داد بودجه پایگاه بسیج با بودجه جبهه مخلوط شود. مادر شهید در خاطره‌ای درباره رعایت بیت‌المال شهید می‌گوید: «به یاد دارم تعدادی قرآن برای ارسال به منطقه تهیه کرده بود، می‌خواستم یکی از این قرآن‌ها را بردارم، اما وی اجازه نداد و گفت این قرآن‌ها برای رزمندگان است.

اخلاص در کارها، تلاش و کوشش زیاد با وجود روزه‌داری در بیشتر روزها از خصوصیات شهید ثامنی بود. انسان بسیار آرام و باگذشتی بود، اما در برابر اشتباهات و کم‌کاری‌ها کوتاه نمی‌آمد.»

شهید ثامنی در عملیات کربلای ۵ به عنوان بیسیم‌چی گردان عمار در میدان جهاد حضور یافت و ۲۲ اسفند سال ۱۳۶۶ در سن ۲۲ سالگی در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

وصیتنامه این شهید بزرگوار خطاب به مسئولان، امروز بسیار کاربرد دارد و آن را باید چند بار خواند. شهید ثامنی در وصیتنامه‌اش چنین می‌نویسد: «ای مسئولان! توجه داشته باشید امروز مسئولیت حفاظت از خون شهیدان در درجه اول به عهده شماست.

مبادا بین صحبت و رفتارتان با این ملت شهیدپرور با مقامات بالاتر فرق کند. خود را عاقل و متعهد و حافظ اسلام و دیگران را بدخواه و جاهل ندانید، در خود بیشتر دقت کنید، مبادا جلوی خدمت مخلصان را بگیرید.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۰۵

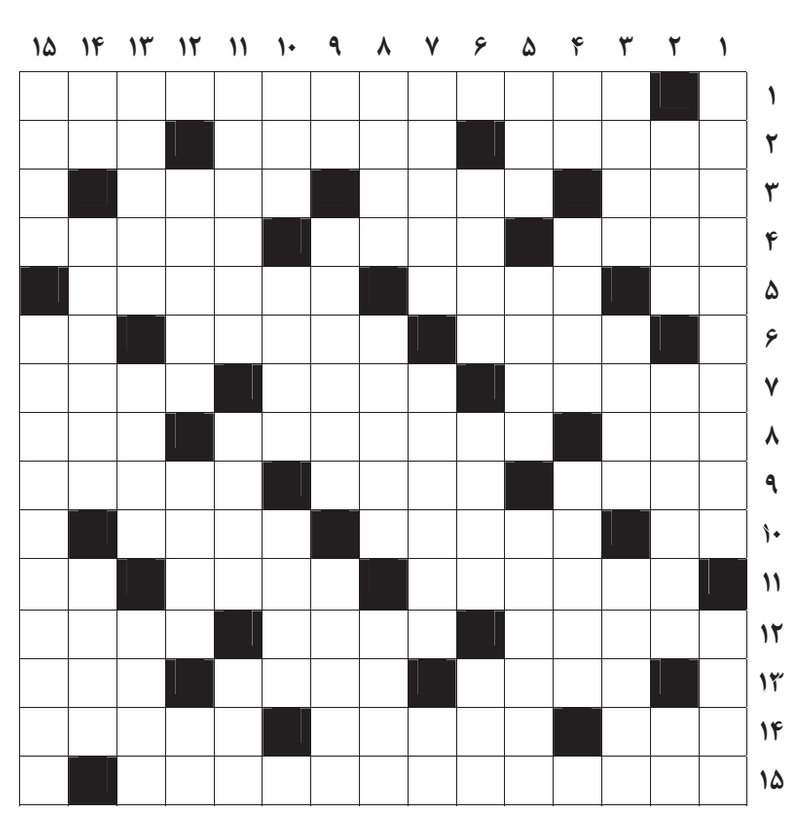

از راست به چپ

■ ۱ـ کشور سارایه‌وو ■ ۲ـ دروغ آذری ـ سالاد سیب‌زمینی ـ غول یخی هیمالیا ■ ۳ـ فلسفه ارسطو ـ صحیح ـ گلابی ■ ۴ـ ساده لوح ـ کوهی در هرمزگان ـ شهری در ایتالیا ■ ۵ـ بوییدن ـ زنهار ـ چاشنی فسنجان ■ ۶ـ کشتیبان ماهر ـ شهری در جاده چالوس ـ درون دهان ■ ۷ـ مرد خنده رو ـ ژاله ـ لباس شنا ■ ۸ـ بالاترین نقطه ـ اردوگاه ـ پول غنا ■ ۹ـ آب گوارا ـ اهل شهر هرات ـ رهن گذارنده ■ ۱۰ـ از اقمار مشتری ـ لبه چین‌دار پرده ـ گودی ته دره ■ ۱۱ـ شهری در استان کرمان ـ از ظروف آزمایشگاه ـ مزه ناخوشایند ■ ۱۲ـ جرم و گناه بزرگ ـ قسمت حساس رایانه ـ چشم‌پوشی اختیاری طلبکار از طلب خود ■ ۱۳ـ نگاتیو ـ نامیده شده ـ درس نخوانده ■ ۱۴ـ نام زرتشت ـ شهری و استانی در ایران ـ تخلص شعری ملاهادی سبزواری ■ ۱۵ـ هنرپیشه بنام و فقید سریال پدرسالار

از بالا به پایین

■ ۱ـ نوعی نمایش عروسکی ـ آکله ■ ۲ـ نوشیدنی ـ آخرین دوره از دوران چهارم زمین‌شناسی ـ خسیس ■ ۳ـ مؤذن پیامبر ـ پناه دادن ـ جوجه کبوتر ■ ۴ـ گشوده ـ جواب پشتک ـ دروازه‌بان تیم ملی فرانسه و تاتنهام ■ ۵ـ رود پاکستان ـ بادلیل ـ جمع شدن ■ ۶ـ پسر گودرز ـ صفت چشم زیبا ـ طایفه کوچ‌نشین ■ ۷ـ نوعی گل ـ حق‌شناسی ـ قدم یک‌پا ■ ۸ـ مخترع پیل ـ گل همیشه بهار ـ سلطان‌آباد امروزی ■ ۹ـ خدای درویش ـ جوع ـ پیش‌درآمد توفان ■ ۱۰ـ تزویر ـ با او رئیس‌جمهور سابق امریکا می‌شد ـ بمب پروتئین ■ ۱۱ـ فیلمی به کارگردانی جواد رضویان ـ مونس ـ سخن بیهوده ■ ۱۲ـ نوعی برنج ـ از خودروهای وطنی ـ راز ■ ۱۳ـ از سازهای زهی ـ حیوان بارکش ـ روشن و هویدا ■ ۱۴ـ هنوز انگلیسی ـ نوعی گل سرخ و صورتی ـ تف ■ ۱۵ـ گاز کمیاب ـ پایتخت آرژانتین

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۲		۵		۱
۶	۷	۳		۱				۹
			۴					
۳	۸					۹		
		۷					۲	۵
			۶	۳	۷			
۲	۳							
			۸	۵				
۱						۴	۳	

جدول کلمات متقاطع
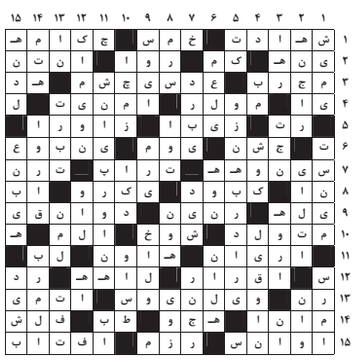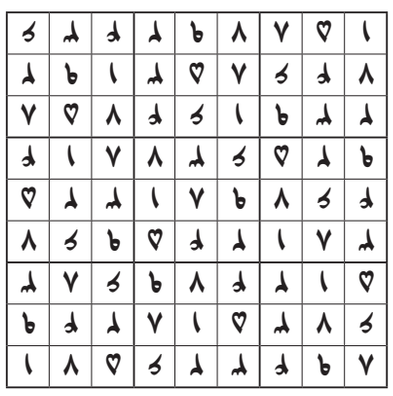
پاسخ جدول شماره ۶۰۰۴